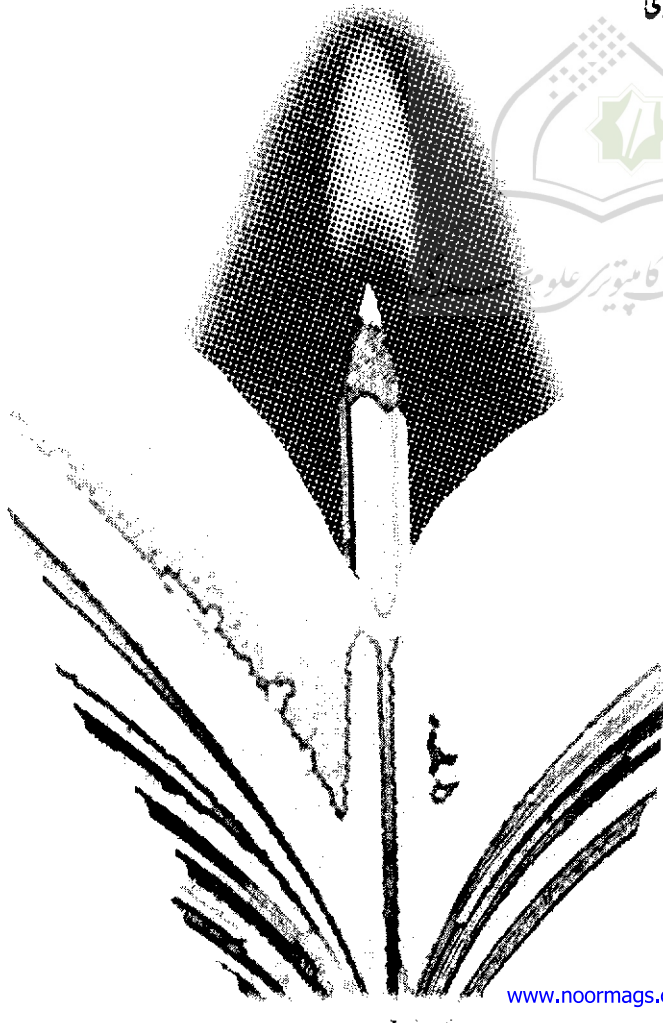


روند تاریخی آموزش از صدر اسلام تا پایان دوره امویان

قسمت دوم

نعمت الله صفری



در قسمت اول این مقاله درباره مکان آموزش در این دوره مباحثی را تقدیم داشتیم. اینک در قسمت دوم مقاله، ارکان دیگر آموزش در فاصله زمانی گفته شده را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

۲- شاگرد

برای این که مباحث این بخش بهتر سامان یابد، آن را در دو قسمت آموزش خرد سالان و آموزش بزرگسالان پی می گیریم:

الف: آموزش خردسالان:
در بعضی نوشته ها از آموزگاران



دوره جاهلیت سخن به میان آمده است که به آنان کاتب می‌گفتند. نام تعدادی از آنان را نیز چنین بر شمرده‌اند: بشر بن عبدالملک سکونی، سفیان بن امیه بن عبد شمس و عمرو بن زراره. هم چنین به نقل از روایتی مرسل، چنین آمده است که حضرت علی علیه السلام در ۱۴ سالگی نزد کاتبان می‌رفت و از آنان کتابت می‌آموخت^۱.

در گزارشی دیگر، از وجود کاتبانی چند همچون سوید بن صامت، سعد بن زراره، منذر بن عمرو و ابی بن کعب در یثرب پیش از ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن به میان آمده است.^۲ بر فرض درستی چنین گزارش‌هایی، ظاهر آن، این است که این کاتبان به خردسالان آموزش می‌داده‌اند. البته اثبات این مسأله، به آسانی، امکان پذیر نیست.

بعضی منابع اهل سنت که به بزرگ‌نمایی شخصیت‌هایی همچون زید بن ثابت پرداخته‌اند، دربارهٔ دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زید یازده ساله مبنی بر آموختن کتاب یهودیان^۳ و زبان سریانی^۴ سخن گفته‌اند.

اگر این گزارش‌ها درست باشد، نشان می‌دهد آموزگاران یهودی و نیز آموزگاران آشنا به زبان سریانی در مدینه می‌زیسته‌اند.

البته برخی نوشته‌های معاصر شیعی، با شواهد و قراین تاریخی، ثابت کرده‌اند این گزارش‌ها، دروغین هستند.^۵

با این حال، مهم‌ترین گزارشی که در دووهٔ هجرت می‌تواند برای آموزش خردسالان مورد استناد قرار گیرد، آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فدیةٔ بعضی اسیران بدون ثروت قریش در جنگ بدر را آموزش کتابت به ده نفر از پسر بچه‌های مدینه قرار داد.^۶ باید دانست که مقدار فدیة در آن هنگام، بین هزار تا چهار هزار درهم بود.^۷ مهم‌ترین نکته‌ای که از این رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دست می‌آوریم، جواز دانش آموختن مسلمان از کافر است.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آموزش کتابت، شنا و تیراندازی از جمله حقوق فرزند بر پدر شمرده شده است.^۸ از این روایت، تا حدی به نهادینه شدن آموزش کودکان در آن دروه، پی می‌بریم.

نمونه‌ای از آموزش پدران به فرزندان در سیره حضرت علی علیه السلام به چشم می‌خورد. ایشان در نامه‌ای به امام حسن علیه السلام چنین می‌گوید:

«چنین دیدم که آموزش تو را با آموزش کتاب خدا و تأویل آن و شرایع اسلام و احکام و حلال و حرام آن آغاز کنم.»^۹

گزارش‌هایی که در بخش مکتب آوریم، نشان دهندهٔ وجود آموزگاران مکتبی است در بعضی

نوشته‌ها، افرادی همانند حجاج بن یوسف ثقفی (۹۵ ق) پیش از حکومت او بر حجاز و عراق، ضحاک بن مزاحم (۱۰۵ ق)، کمیت بن زید (۱۲۶ ق) و عبدالحمید کاتب (۱۳۲ ق) را به عنوان آموزگاران کودکان در مکتب‌ها معرفی کرده‌اند.^{۱۰}

در یکی از گزارش‌ها آمده است که شریح قاضی به آموزگار مکتبی فرزندش اجازه داده بود در صورت نافرمانی، او را تنبیه کند.^{۱۱}

یکی از جالب‌ترین گزارش‌ها، شیوه رفتار امام حسین علیه السلام با آموزگار فرزندش است. در روایتی چنین آمده است که عبدالرحمن سلمی به یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام، سوره «حمد» را آموخت. هنگامی که کودک، آن سوره را نزد پدر خواند، امام حسین علیه السلام هزار دینار و هزار حله به آموزگار داد و دهان او را از دژ پر کرد. هنگامی که درباره این کار از ایشان پرسیدند، فرمود: «واین یقع هذا من عطائه؛^{۱۲} این بخششی که من کردم کجا و بخشش او (یعنی آموزشش) کجا؟»

باید افزود در زمان امویان، طبقه‌ای از آموزگاران زبر دست با عنوان «مؤدب» پدید آمدند که به آموزش بزرگ زادگان و فرزندان خلفا و امیران اموی می‌پرداختند.^{۱۳}

بعضی از مؤدبان این دوره که نام آنان در لایه کتاب‌های تاریخی آمده است، عبارتند از: ضحاک بن مزاحم و عامر شعبی؛ مؤدبان فرزندان عبدالملک بن مروان، محمد بن مسلم زهری؛ مؤدب پسر هشام،^{۱۴} سلیمان کلبی؛ مؤدب فرزند دیگر هشام،^{۱۵} عبد الحمید بن عبدالاعلی و یزید بن مساحق السلمی؛ مؤدبان ولید دوم و جعفر بن محمد؛ مؤدب مروان بن محمد.^{۱۶}

البته باید دانست که واژه مؤدب تنها در دوره اموی، معنایی بالاتر از آموزگار مکتبی پیدا کرد و گرنه در دوره‌های پیش به مواردی بر می‌خوریم که نشان دهنده یکسان بودن معنی آن با واژه مرتبی است.

برای نمونه، حضرت علی علیه السلام در روایتی فرمودند:

«ومعلم نفسه ومؤدبها أحق بالاجلال من معلم الناس ومؤدبهم.»^{۱۷}

«کسی که به آموزش و پرورش خود می‌پردازد، سزاوارتر است به این که بزرگ داشته

شود تا کسی که به آموزش و پرورش مردم می‌پردازد.»

هم چنین انس بن مالک در گزارشی که از آموزگاران ابو بکر، عمر و عثمان می‌دهد، با لفظ «مؤدب» از آنان یاد می‌کند.^{۱۸}



ب - آموزش بزرگسالان:

بلاذری در گزارشی آورده است هنگام ظهور اسلام، هفده مرد از قریش می توانستند بنویسند. سپس آنان را نام می برد که در این بین، افرادی همچون حضرت علی علیه السلام، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، ابو عبیده جراح، ابوسفیان و دو پسرش یزید و معاویه، عبدالله بن سعد بن ابی سرح و طلحه به چشم می خوردند.^{۱۹}

با این حال باید دانست که این سخن به معنی انطباق کامل این افراد بر استادان آن زمان نیست؛ زیرا:

۱ - بعضی از این اشخاص در زمان ظهور اسلام، دارای سن کمی بودند و نمی توانستند به عنوان استاد مطرح باشند.

۲ - انتقال علوم در آن زمان منحصر به کتابت نبود؛ برای نمونه، دانش هایی همچون انساب یا اخبار و ایام عرب وجود داشته که از راه سینه به سینه منتقل می شده است.

هر چند گزارش های رسیده از آموزگاران که در زمان جاهلیت به بزرگسالان آموزش می دادند، کم تر سخن گفته اند، اما در این میان، به گزارشی بر می خوریم که می گوید سفیان بن امیه بن عبد شمس و ابو قیس بن عبد مناف، نزد بشر بن عبد الملک، آموزش خط می دیده اند، که این دو، خود، آموزگار افراد دیگری شدند.^{۲۰} در گزارشی دیگر آمده است که یهودیان یثرب پیش از ورود اسلام به آن سامان، به افرادی از دو قبیله اوس و خزرج، نوشتن عربی را آموزش می دادند.^{۲۱}

در این زمان، به کسانی که سه فن کتابت، شنا و تیراندازی را به خوبی می دانستند، «کامل» می گفتند، که افرادی مانند سعد بن عباده، رافع بن مالک، عبدالله بن ابی اوس، سوید بن صامت و حضیر الکتائب به این لقب مشهور بودند.^{۲۲}

ظهور اسلام در برقراری روابط استادی و شاگردی، نقطه عطفی به شمار می رود. در آغاز ظهور اسلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان تنها آموزگار اسلام در مکه، به آموزش قرآن و احکام و معارف اسلامی به یاران خود می پرداخت کم کم با گسترش دانش و افزایش شمار اصحاب، آنان نیز به آموزش تازه مسلمانان پرداختند؛ برای نمونه، خباب بن ارت به سعید بن زید و همسرش فاطمه، خواهر عمر، قرآن می آموخت.^{۲۳}

قرآن کریم در آیات فراوانی به این مسأله اشاره می کند که پیامبر برای آموزش کتاب و حکمت فرستاده شده است.^{۲۴} با این حال، پیامبر برای نخستین بار در مدینه، از خود با واژه معلم یاد

کرد و فرمود:



«انما بعثت معلماً.»

«من تنها به عنوان آموزگار به رسالت

برانگیخته شده‌ام.»

در باره دلیل گفتن این سخن در گزارشی آمده است که در مسجد مدینه، دو مجلس تشکیل شده بود؛ گروه نخست به دعا و عبادت می‌پرداختند و گروه دیگر سرگرم یادگیری بودند. پیامبر اسلام ﷺ درباره مجلس دوم فرمود:

«اینان به یادگیری فقه و دانش مشغول اند

و نادان را آموزش می‌دهند. اینان از گروه اول برتر

هستند و من تنها به عنوان آموزگار برانگیخته

شده‌ام.» آن گاه خود در جمع آنان نشست.^{۲۵}

در این دوره، بعضی از اصحاب به عنوان استاد به

آموزش دیگر اصحاب می‌پرداختند. برای نمونه،

عبدالله بن ام مکتوم و مصعب بن عمیر^{۲۶} آموزگار

قرآن و عبادت بن صامت آموزگار اهل صفة^{۲۷}

بودند.

گفته شده است که پیامبر اکرم ﷺ از عبدالله بن

سعید بن عاص که کاتب ماهری بود، درخواست کرد

به مردم کتابت بیاموزد.^{۲۸}

هم چنین ایشان، تازه مسلمانی به نام وردان را به

یکی از آموزگاران مدینه به نام ابان بن سعید بن

عاص سپرد و قرار شد ابان هزینه زندگی این تازه

مسلمان را تأمین کند و قرآن را نیز به او آموزش

دهد.^{۲۹}

از نکته‌های جالب این دوره، وجود آموزگاران

نوبتی است؛ یعنی آموزگاران که گاه معلم و گاهی

شاگرد می‌شدند. نمونه آن را در قرار داد عمر با



همسایه انصاری اش می توان دید. آنان چنین قرار گذاشته بودند که هر روز، یکی از آنان به مسجد برود و مطالب تازه یاد گرفته را به دیگری بیاموزد.^{۳۰}

نکته جالب دیگر این که، مهریه برخی زنان آموختن قرآن نزد شوهرانشان بود. در بعضی موارد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین خطبه عقدی را برای آنان خوانده بود.^{۳۱}

یکی از مسایل اساسی این دوره جواز مزد گرفتن در برابر آموزش قرآن بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را جایز دانست. ایشان فرمود:

«أحق ما أخذتم عليه أجرأ كتاب الله.»^{۳۲}

«سزاوارترین چیزی که می توانید در برابر آن،

مزد بگیرید آموزش کتاب خداست.»

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای اعزام آموزگاران به مناطق

گوناگون شبه جزیره، اهمیت بسیاری قابل بودند.

حضرت (ص)، معاذ بن جبل را برای آموزش احکام

و قرآن، به مکه فرستاد. پس از مدتی، وی را به عنوان

قاضی یمن برگزید که در آن جا افزون بر قضاوت،

قرآن نیز به مردم می آموخت.^{۳۳}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ناتوانی معاذ در اداره امور

قضایی آن سامان، حضرت علی رضی الله عنه را به آن دیار

روانه کرد. بر اساس تبلیغات علی رضی الله عنه، قبیله همدان

به اسلام گرویدند.^{۳۴}

هم چنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، عمرو بن حزم

خزرجی را در حالی که هفده سال بیشتر نداشت،

برای آموزش و گرفتن صدقه های نجرانیان به نجران

فرستاد.^{۳۵}

البته گاهی حوادث ناگواری برای این



آموزگاران رخ می‌داد. برای نمونه در سال سوّم هجرت، گروهی از قبیله‌های عضل وقاره نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و با ادّعیای مسلمانی گفتند:

«شماری از یاران خود را با ما بفرست تا فهم دین و خواندن قرآن را به ما بیاموزند واحکام اسلامی را به ما یاد دهند.»

پیامبر اکرم ﷺ، شش نفر از اصحاب خود را همراه آنان فرستاد. نمایندگان عضل وقاره در محلی به نام رجیع خیانت ورزیدند و آنان را کشتند یا اسیر کردند.^{۳۶}

شبه این حادثه در سال چهارم هجرت پیش آمد. در این حادثه شماری از آموزگاران اعزامی در «بئر معونه» به شهادت رسیدند.^{۳۷}

این مسأله، کوشش خستگی‌ناپذیر پیامبر اکرم ﷺ برای آموزش قبیله‌های شبیه جزیره و جان فشانی اصحاب ایشان را در راه آموزش نشان می‌دهد.

پس از درگذشت پیامبر اکرم ﷺ، شماری از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ هم چنان به آموزش قرآن و معارف اسلامی می‌پرداختند. هر چند گفته‌اند عُمر برخی اصحاب دانشمند پیامبر اکرم ﷺ مانند عبدالله بن مسعود، ابو الدرداء و ابوذر را به دلیل نشر احادیث پیامبر اکرم ﷺ، مدتی در مدینه زندانی کرد و آنان را از رفتن به دیگر مناطق سرزمین اسلامی باز داشت،^{۳۸} اما باید دانست حساسیت اصلی او، انتشار احادیث سیاسی پیامبر اکرم ﷺ و روایات فضایل اهل بیت ﷺ بوده است.^{۳۹}

وی، آموزش دانش‌های دیگر به‌ویژه آموزش قرآن (بدون تفسیرروایی) را تشویق می‌کرد.^{۴۰} از عبدالله بن عباس نقل شده است عُمر، مردم را در مسایل قرآنی به ابی بن کعب، در مسایل ارث به زید بن ثابت، در مسایل فقهی به معاذ بن جبل ارجاع می‌داد. مسایل اقتصادی و مالی را نیز خود حل می‌کرد.^{۴۱}

هم چنین تنی چند از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ را با عنوان آموزگار برای آموزش قرآن به مناطق گوناگون می‌فرستاد. برای نمونه، در سال ۲۱ ق عمار بن یاسر به عنوان امیر و عبدالله بن مسعود را به عنوان معلم به کوفه فرستاد.^{۴۲}

همه این مسایل نشان می‌دهد که آموزگاران در رشته‌های گوناگون، به صورت تخصصی فعالیت می‌کردند.

از مهم‌ترین مسایل قابل توجه در این باره سیره و گفتار حضرت علی رضی الله عنه درباره آموزش و حقوق مترتب بر آن است. ایشان که در دوران ۲۵ ساله خانه نشینی، به آموزش اصحاب خاص خود مانند ابوذر، عمار سلمان می‌پرداختند. هنگام زمام داری، دیدگاه‌های کلان خود را درباره

آموزش مطرح کردند.

حضرت آموزش مردم برای رهایی از جهل را یکی از حقوق مردم بر خود (به عنوان والی) می‌دانست. ^{۴۳} درجائی چنین به فرماندار مکه سفارش کرده که به جاهلان، دانش بیاموزد. ^{۴۴}

از برخی روایت‌های حضرت علی علیه السلام چنین بر می‌آید که در زمان ایشان، رابطه استاد و شاگرد آن گونه بوده است که ایشان ناگزیر می‌شود حقوق استاد بر شاگرد را به قرار زیر بر شمارد:

«از حقوق عالم (استاد) آن است که از او، پرسش فراوان نشود و در پاسخ گرفتن از آنچه پاسخ آن دشوار است، پافشاری نشود. هر گاه کسل شد، در دانش آموزی، پافشاری نشود و وقتی ایستاد، لباس او (جهت پاسخ دادن به پرسشها) گرفته نشود و با دست به او اشاره نشود و اسرار او فاش نشود، نزد او از هیچ کسی غیبت نشود. هم چنان که او، امر خدا را (آموزش) حفظ کرده است، به او احترام گذاشته شود. متعلم (شاگرد) رو به روی او بنشیند و از طولانی شدن سخنان او خسته نشود و وقتی متعلم وارد مجلس عالم شد، در آغاز سلامی همگانی بدهد. آن گاه سلام مخصوصی به عالم کند. در نهان و آشکار، حرمت او را حفظ کند و حق او را بشناسد؛ زیرا اجر و منزلت او از روزه دار شب زنده دار مجاهد در راه خدا، بیشتر است.» ^{۴۵}

«در دیگر روایات‌های منسوب به حضرت علی علیه السلام چنین آمده است: در مجلس او، با دیگران مشورت نشود، سخنان دیگران که بر خلاف نظر اوست، نقل نشود و اگر کاری دارد، متعلم باید پیش از دیگران، حاجت او را بر آورده سازد.» ^{۴۶}

پس از طبقه اصحاب بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند حضرت علی علیه السلام، عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب ^{۴۷} که نخستین گروه از آموزگاران جامعه اسلامی بودند، نوبت به آموزگاران طبقه دوم اصحاب یعنی صغار (یاران کوچک) می‌رسد. محدوده زمانی فعالیت آنان از آغاز حکومت معاویه در سال ۴۱ تا اوایل قرن دوم هجری است. ^{۴۸}

در این گروه، کسانی جای می‌گیرند که مانند عبدالله بن عباس (۳ ق. هـ. ۶۸ ق.)، امام حسن علیه السلام (۳ - ۵۰ ق.)، امام حسین علیه السلام (۴ - ۶۱ ق.)، عبدالله بن جعفر (۱ - ۸۰ ق.) و عبدالله بن زبیر (۱ یا ۲ - ۷۳ ق.) دوره کودکی و نوجوانی خود را در دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذرانده‌اند، یا آن که مانند ابو هریره (۵۹ ق.)، مدت کمی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سر برده و بیشتر دانش خود را از اصحاب دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آموخته‌اند.

این طبقه در شهرهای گوناگون اسلامی مانند مدینه، مکه، یمن، کوفه، بصره، دمشق و دیگر شهرهای شام، مصر و نیز شهرهای مختلف خراسان پراکنده شدند. آنان در حلقه‌های درسی خود



که بیشتر در مسجدهای جامع شهرها برپا می‌شد، به آموزش فقه، تفسیر، لغت و کلام می‌پرداختند.^{۴۹}

سومین گروه از آموزگاران که تا پایان دوره امویان (سال ۱۳۲ ق) می‌زیستند، طبقه تابعین بودند که نزد صحابه بزرگ و کوچک، شاگردی کرده و در بعضی موارد با طبقه صحابه صغار هم زمان بودند، در این طبقه، بزرگانی همچون امام سجاد علیه السلام (۳۸ - ۹۴ ق)، امام باقر علیه السلام (۵۷ - ۱۱۴ ق)، ابراهیم نخعی (۹۵ یا ۹۶ ق)، اصبع بن نباته (پس از ۱۰۱ ق)، سعید بن مسیب (۱۳ - ۹۴ ق)، حسن بصری (۱۱۰ ق)، سعید بن جبیر (۴۵ - ۹۵ ق) و شریح قاضی (۷۸ یا ۷۹ یا ۸۲ ق) بودند که مجالس درسی خود را با صدها شاگرد در شهرهای گوناگون اداره می‌کردند.^{۵۰}

دو گروه از استادان این دوره به «فقیهان سبعة» و «فقیهان سته» معروف شده بودند. فقیهان سبعة به هفت تن از بزرگترین فقیهان مدینه گفته می‌شد که در شکل‌گیری مدرسه فقهی حجاز نقش اساسی داشتند. پایه درسی این مدرسه، بر احادیث نبوی نقل شده از صحابه استوار بود. این فقیهان عبارت بودند از:

عروة بن زبیر بن عوام (۲۳ - ۹۳ یا ۹۴ ق)، سعید بن مسیب مخزومی (۱۳ - ۹۴ ق)، سلیمان بن یسار (۳۴ - ۱۰۳ یا ۱۰۷ ق)، خارجه بن زید بن ثابت (۹۹ یا ۱۰۰ ق)، فاسم بن محمد بن ابی بکر (۳۷ - ۱۰۷ یا ۱۰۸ ق) و ابوبکر بن عبدالرحمان مخزومی (۹۳ یا ۹۴ ق).^{۵۱}

فقیهان سته نیز شش تن از بزرگترین فقیهان کوفه و شاگردان عبدالله بن مسعود^{۵۲} بودند که در پی ریزی مبانی مکتب فقهی کوفه که بر اساس رأی و قیاس بود، نقش داشتند. آنان عبارت بودند از: علقمه بن قیس نخعی (۶۱ یا ۶۲ ق)، مسروق بن اجدع همدانی (۶۲ یا ۶۳ ق)، عبیده بن عمر سلمانی مرادی (۷۲ ق)، حارث بن عبدالله همدانی (۶۵ ق)، اسود بن یزید نخعی (۷۵ ق) و شریح بن حارث معروف به شریح قاضی (۷۸ یا ۷۹ یا ۸۲ ق).^{۵۳}

از نکته‌های مهم دوره تابعین، سرآمد شدن بسیاری از موالی در دانش‌های گوناگون اسلامی است. موالی، گروه‌های تازه مسلمان از نژادهای غیر عرب بودند که با قبیله‌های گوناگون عرب پیمان بسته بودند و در شمار آن قبیله‌ها در می‌آمدند.

سیاست بنی امیه که بر تعصبات قبیله‌ای استوار بود، موالی را در جایگاه پست اجتماعی قرار می‌داد. معاویه وقتی افزونی جمعیت موالی را در کوفه دید، قصد داشت به کشتار گسترده آنان دست یازد ولی سرانجام به کوچ دادن آنان به بصره و شام راضی شد.^{۵۴}

بسیاری از مردم نیز به موالی به دیده شهروندان درجه دوم می‌نگریستند. موالی به دلیل محروم بودن از بسیاری از حقوق اجتماعی، در رنج فراوان بودند.^{۵۵} با این حال، موالی به دلیل

عشق روز افزون به اسلام و معارف اسلامی و نیز برای برکشیدن موقعیت اجتماعی خود، در راه کسب معارف اسلامی بسیار می‌کوشیدند. هنوز قرن اول هجری به پایان نرسیده بود که بسیاری از موالی در شمار شخصیت‌های علمی دنیای اسلام در آمدند. آنان در میدان دانش، گوی سبقت را از عرب‌ها ربوده بودند.

دلیل پیش آمدن چنین وضعیتی را می‌توان در موارد زیر دانست:

۱- غرق شدن عرب‌ها در پیرایه‌های دنیایی؛

۲- اهمیت ندادن عرب‌ها به دانش اندوزی؛

۳- جمعیت فراوان موالی.

در اواخر دوره اموی و اوایل دوره عباسی، بزرگترین فقهای اسلامی را این طبقه تشکیل می‌دادند.

بعضی از این بزرگان عبارتند از: حسن بصری و محمد بن سیرین در بصره، عطاء بن ابی رباح،

مجاهد بن جبیر، سعید بن جبیر و سلیمان بن یسار در مکه، طاووس و همام بن منبه در یمن، ربیعۃ الرأی و ابن ابی زناد در قباء، عطاء بن عبدالله خراسانی در خراسان، مکحول در شام و میمون بن مهران در جزیره.^{۵۶}

گفته شده است که پس از عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمرو بن عاص، دانش فقه در همه شهرهای اسلامی به جز مدینه، به موالی منتقل شد. تنها در مدینه، سعید بن مسیب قریشی وجود داشت.^{۵۷}

از دیگر نکته‌های مهم در این دوره، سفرهای علمی استادان مسلم و نیز برخی دانشجویان به مناطق گوناگون سرزمین اسلامی برای کسب دانش اسلامی به ویژه حدیث بود. به این سفرها «رَحْلَه» می‌گفتند؛ که از آن به عنوان عامل هجرت در آموزش می‌توان یاد کرد.

بنیان‌گذار این حرکت، صحابه بودند. برای نمونه



ابو ایوب انصاری که خود از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، تنها برای شنیدن یک حدیث که یکی از اصحاب، بی واسطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود، به مصر سفر کرد. جابر بن عبدالله انصاری، دیگر صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز برای شنیدن یک حدیث یک ماه راه را پیمود و به شام رفت. ۵۸

«رحله» در میان تابعین، رشد بیشتری یافت؛ زیرا آنان می خواستند، احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با کمترین واسطه بشنوند. یکی از تابعان به نام ابوالعالیه می گوید: ما در بصره احادیثی را به نقل راویان از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می شنیدیم، اما راضی نمی شدیم تا آن که به مدینه سفر می کردیم و حدیث را از زبان خود اصحاب می شنیدیم.

در این میان، برخی تابعین همانند مسروق به کثیر الترحال^{۵۹} معروف شدند؛ زیرا به گفته شعبی، همیشه در حال سفر به مناطق گوناگون سرزمین اسلامی بودند.^{۶۰}

در پایان این بخش، برای آن که روابط میان استاد و شاگرد بیشتر آشکار شود، گوشه ای از حقوق استاد بر شاگرد را به نقل از رساله الحقوق نوشته بزرگ ترین تابعی، یعنی امام سجاد علیه السلام می آوریم: «حق آن که تو را با دانش خود پروریده، آن است که او را بزرگ داری و وقار مجلسش را حفظ کنی و به خوبی، به سخنان او گوش فرادهی و به سوی او روی آوری، و صدای خود را بلند نکنی. هر گاه کسی از او پرسشی کرد، تو در پاسخ دادن، پیش دستی نکنی. در مجلس او، از دیگران، سخن نگویی و از کسی غیبت نکنی. از کسی که نزد تو از او بدگویی می کند پشتیبانی نکنی و عیب های او را بیوشانی و فضایل او را آشکار سازی. با دشمنان او همنشین نگردی و دوستان او را، دشمن نگیری.

اگر این حقوق را رعایت کردی، فرشتگان خداوند برای تو گواهی خواهند داد که قصد تو از دانش آموزی نزد او، برای خداوند بوده است نه برای مردم.»^{۶۱}

۳- مواد آموزشی:

الف- مواد عملی:

با توجه به زندگی قبیله ای عرب ها در جاهلیت و نیز بروز جنگ های قبیله ای فراوان در آن زمان، آموزش های عملی همچون اسب سواری و تیراندازی، بیشترین مواد آموزشی آن دوره را تشکیل می داد.

اسلام نیز مردم را به آموزش فنون عملی مناسب به فرزندان خود برای زمان جنگ تشویق

می کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی خطاب به مردم فرمودند:



«به فرزندان خود، تیر اندازی واسب سواری بیاموزید.»^{۶۲}

هم چنین پیامبر اکرم ﷺ برای تشویق مردم به یادگیری فنون جنگی در تمرین‌های آنان شرکت می‌کرد. گفته شده است که ایشان در تمرین‌های تیراندازی انصار که به صورت مسابقه برگزار شده بود، شرکت کرد و همراه آنان تیر انداخت.^{۶۳}

از مهم‌ترین تشویق‌های اسلام به یادگیری فنون جنگی، تشویق به برقراری مسابقه و حلال شمردن مسابقه‌های مربوط به فنون جنگی مانند تیر اندازی و اسب سواری بود. درباره تشویق مردم به مسابقه، مسابقه‌های شترسواری پیامبر اکرم ﷺ، کشتی گرفتن پیامبر اکرم ﷺ با یک عرب نیرومند و مشروع بودن مسابقه‌های اسب سواری و تیراندازی، در کتاب‌های روایی، سخنان فراوانی وارد شده است.^{۶۴}

ب - مواد علمی:

در برخی نوشته‌ها، از خط، حساب، امثال و مسایل آیینی به عنوان مواد درسی دوره جاهلیت یاد شده است.^{۶۵}

هم چنین گفته شده است نصرانی‌های عراق در آن زمان، زبان ولغت بنی ارم را در مدرسه‌های خود، آموزش می‌دادند.^{۶۶} مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در این بخش، به روند تحول خط در این دوره می‌پردازیم؛ زیرا خط در این زمان و دوره‌های پس از آن، افزون بر این که در شمار مواد علمی و آموزشی بود، مهم‌ترین وسیله انتقال دانش به دیگران و نسل‌های آینده نیز به شمار می‌رفت.

درباره ریشه خط عربی، دو نظر اساسی وجود دارد:

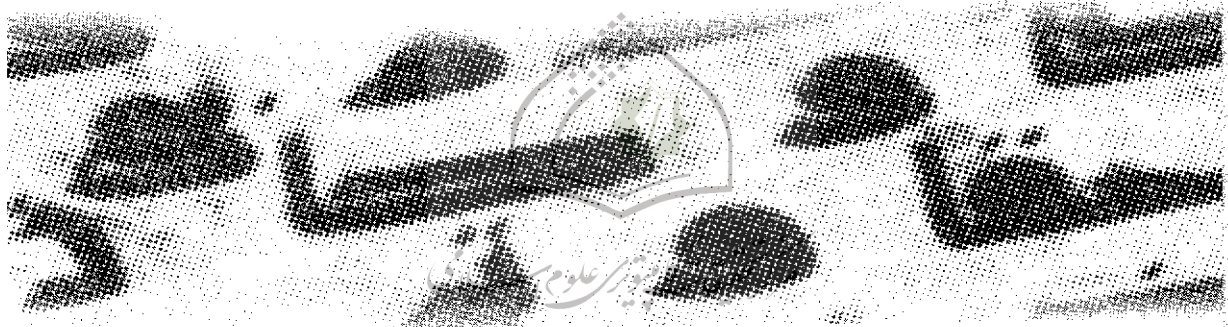
نظریه اول: بر اساس این نظر، این خط در خط فینیقی ریشه دارد که پس از چندی، خط مسند از آن، انشعاب یافت. به دلیل اسناد این خط به حضرت هود پیامبر ﷺ به آن، مسند می‌گفتند. پس از مدتی، این خط در حیره و انبار گسترش یافت و در تعامل با حروف سریانی، تغییر و تحولی در آن به وجود آمد. بدین ترتیب، خط حیری و انباری نامیده شد. این خط پیش از اسلام، به مکه و یثرب رفت و به خط حجازی معروف شد. در آن جا، به دو صورت مبسوط و مستدیر، از آن استفاده می‌کردند. پس از بنای شهر کوفه در سال ۱۷ ق، گونه مبسوط این خط به آن جا رفت و تکامل یافت. کوفه در آن هنگام به یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنگی اسلام تبدیل شده بود. این خط در آن دوره به مرتبه بالایی از زیبایی رسید؛ به گونه‌ای که شایسته نوشتن قرآن‌ها گردید. از

آن پس، از این خط به عنوان خط کوفی یاد می‌کنند.

روزنامه تاریخی آموزش از صدر
اسلام تا پایان دوره امویان

گونه دیگر این خط، یعنی مستدیر در نوشتن نامه‌های رسمی و غیر رسمی به کار می‌رفت. در آغاز، خط کوفی در برابر خطوط معروف آن زمان همانند سریانی، عبری، ایرانی و رومی، اهمیت چندانی نداشت، اما به سرعت مراحل رشد را پیمود و در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام در کوفه؛ به اوج رشد خود نزدیک‌تر شد، کم‌کم خط کوفی از خط حجازی، فاصله گرفت و خط حجازی در همان مراحل ابتدایی رشد خود باقی ماند. این خط در نیمه نخست قرن اول هجری به آخرین صورت مستقل و مشخص خود رسید.^{۶۷}

نظریه دوم: این نظریه، ریشه خط عربی را در خط سریانی می‌داند. یکی از هواداران این نظریه، بلاذری است. وی هنگام بیان ریشه خط عربی می‌گوید: سه نفر از



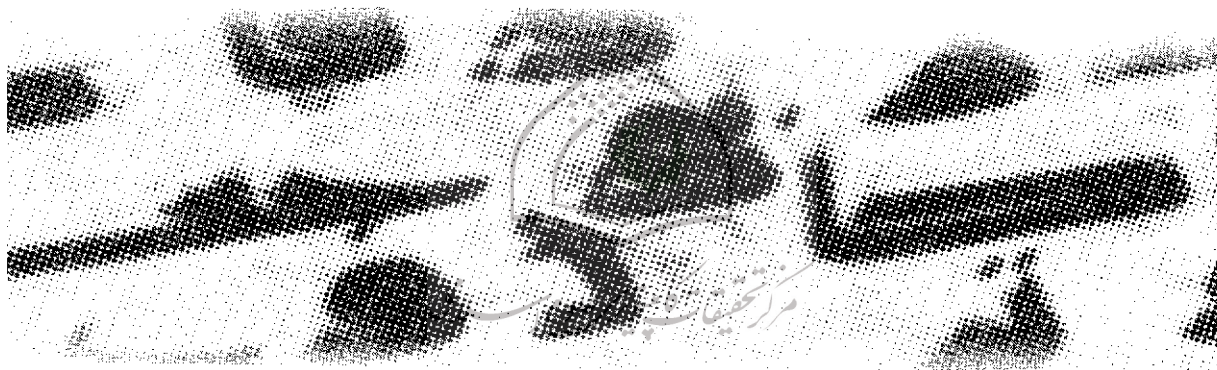
قبیله طی، پس از مقایسه حروف عربی با حروف سریانی، خط را اختراع کردند. آن‌گاه، عده‌ای از انباریان، این خط را از آنان فراگرفتند. سپس این خط به حیره منتقل شد و از آن جا به وسیله بشر بن عبدالملک به مکه آمد. این گونه بود که افرادی همچون سفیان بن امیه و ابوقیس بن عبد مناف، آن را از او فراگرفتند و به طایف منتقل کردند. بدین ترتیب، این خط در مناطق گوناگون رواج یافت.^{۶۸}

برخی دیگر در تقریر نظریه دوم می‌گویند: سریانی‌های ساکن عراق به ویژه اهل حیره، پیش از اسلام، خطوط گوناگونی داشتند که از آن جمله، «خط سَطْرَنجیلی» را می‌توان نام برد. سریانی‌های مسیحی در نوشتن کتاب‌های مقدس و مذهبی خود از این خط استفاده می‌کردند. پیش از اسلام، یکی از اهالی انبار، این خط را فراگرفت. سپس به مکه رفت و در آن جا، عده‌ای این خط را از او فراگرفتند.

پس از اسلام نیز مسلمانان از خط سَطْرَنجیلی برای نگارش قرآن کریم بهره گرفتند، چنان که پیش از آن، مسیحیان، کتاب‌های مقدس خود را در آن خط نگاشتند.



پس از مدتی به ویژه در دوره بنی امیه، خط سطرنجیلی تغییراتی یافت و خط کوفی نام گرفت. خط کوفی در نگارش قرآن کریم به کار گرفته می‌شد. در همین زمان، از خط نبطی - که بعدها خط نسخ از آن پدید آمد - در نگارش نامه‌های دولتی و غیر دولتی بهره می‌گرفتند.^{۶۹} به هر حال، هر کدام، از این دو نظریه را بپذیریم، واقعیت آن است که حروف خط کوفی در آغاز، بدون نقطه و حرکت‌های اعرابی بود. با توجه به آن که حافظان و قاریان قرآن، فراوان بودند و قرائت آن را سینه به سینه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌آموختند، در هنگام قرائت، اشتباه کمتری رخ می‌داد. با این حال، پس از نیمه نخست قرن اول هجری، اعراب به دلیل در هم آمیختن با اقوام دیگر، در قرائت قرآن دچار اشتباه شدند و برای پیشگیری از اشتباه باید چاره‌ای اندیشیده می‌شد.



در این زمان، زیاد بن ابیه؛ والی عراق (در سال‌های ۵۰ - ۵۳ ق) در این باره با ابوالاسود دلی مشورت کرد. وی پس از اندیشه فراوان، علامت‌های فتحه، ضمه و کسره را اختراع کرد که در آغاز، به صورت نقطه‌هایی ناهم‌رنگ با حروف نگاشته می‌شد. اما او نتوانست برای نقطه گذاری علامت‌های تشدید و ساکن، چاره‌ای بیندیشد.

نصر بن عاصم (۸۹ یا ۹۰ ق) و یحیی بن یعمر، دو تن از شاگردان ابوالاسود بودند که در زمان حکومت حجاج بر عراق (۷۵ - ۸۶ ق) برای نقطه گذاری حروف کوفی به شکل کنونی اقدام کردند. در آن زمان، برای آن که نقطه‌های حروف با نقطه‌های علامت حرکت، اشتباه نشود، نقطه‌های حروف را با همان رنگ حروف و نقطه‌های حرکت را به رنگ دیگری - معمولاً رنگ سرخ - می‌نوشتند. سرانجام، خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵ ق) در عصر اول عباسی، نقطه‌های علامت حرکت را به علامت کنونی فتحه، ضمه و کسره تبدیل کرد.

وی همچنین علامت‌های تنوین، تشدید و سکون را پدید آورد.^{۷۰}

از جمله گزارش‌های رسیده در باره آغاز خط نسخ در این دوره، می‌توان به فرمان پیامبر

اکرم رضی الله عنه به عبدالله بن سعید بن عاص اشاره کرد که در آن، به او دستور داد تا به مردم مدینه، کتابت بیاموزد.^{۷۱} آموزش کتابت از سوی برخی اسیران بدر به کودکان مدینه نیز شاهد خوبی است.^{۷۲}

هم چنین عبادة بن صامت، یکی از اصحاب پیامبر اکرم رضی الله عنه به اهل صفه، کتابت و قرآن می آموخته است.^{۷۳}

از سوی دیگر، دستورهایی حضرت محمد صلی الله علیه و آله مانند «قیّدوا العلم بالکتاب»^{۷۴} و قرار دادن آموزش کتابت در شمار یکی از حقوق پدر بر فرزند^{۷۵}، سبب تشویق مردم به آموزش خط شد.

باید افزود روایت‌های متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره چگونگی نوشتن بسمله رسیده است که بر فرض صحّت آن، به روند تحوّل خط در زمان ایشان می توان پی برد.^{۷۶}

هم چنین از گزارش‌هایی که از زبان حضرت علی رضی الله عنه در سفارش به کاتب و بعضی کارگزاران خود رسیده است، به دو نکته پی می بریم:

۱- آگاهی فراوان حضرت علی رضی الله عنه از خط؛

۲- پیشرفت خط در زمان حضرت علی رضی الله عنه.

در یک گزارش، حضرت علی رضی الله عنه خطاب به کاتب خود، عبیدالله بن ابی رافع فرمودند:

«در دوات، لایقه قرار بده و قلمت را دراز گردان (تا مرکب در آن، روان و درست روی کاغذ آید) و بین سطرها را گشاده گیر و حرف‌ها را به هم نزدیک بنویس؛ زیرا این روش برای زیبایی خط، بسیار شایسته است.»^{۷۷}

ایشان در گزارش دیگر خطاب به فرمانداران خود، دستور العمل زیر را صادر فرمودند:

«قلم هایتان را تیز کنید و سطرهای نوشته‌های تان را نزدیک هم بنگارید. هر گاه به من نامه می نویسید، حرف‌های اضافی را حذف کنید و مقاصد اصلی را بنویسید. از زیاده نویسی بپرهیزید؛ زیرا اموال مسلمانان، تاب تحمل زیان را ندارد.»^{۷۸}

یکی از مهم‌ترین مواد آموزشی دوران جاهلیت، علم انساب (نسب‌شناسی) بود که به دلیل فخر فروشی‌های قبیله‌ای، اهمیت فراوانی داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چون یکی از مهم‌ترین اصول دین خود را شرافت بر اساس تقوا قرار داده بود، از اهمیت این علم کاست. ایشان، این دانش را تنها به اندازه‌ای که با آن بتوان صلّه ارحام نمود، تشویق کرد.^{۷۹}

درباره آن نیز فرمود:

«دانستنش، سودی ندارد و ندانستنش، زیانی.»



این دانش در دوران امویان به دلیل افزایش تعصب‌های قبیله‌ای، دوباره رشد کرد. در این دوره، نسب شناسان مشهوری مانند دغفل پدید آمدند که معاویه از او خواست علم انساب و نجوم و عربیت را به فرزندش، یزید بیاموزد.^{۸۱}

ظهور دین اسلام و عرضه معارف و احکام الهی از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مهم‌ترین تحول را در مواد آموزشی این دوره پدید آورد. در این دوره، قرآن، کتاب آسمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان اصلی‌ترین محور آموزش مورد توجه قرار گرفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همان آغاز نزول قرآن، آیه‌های نازل شده را به تدریج به یاران خود آموزش می‌داد. اصحاب نیز در خانه‌های خود و دیگر مکان‌های آموزشی آن دوره، به فراگیری، حفظ و فهم آیات قرآن می‌پرداختند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افزون بر آموزش قرائت قرآن، آموزش تفسیر آیات را نیز به اصحاب خود یاد می‌داد.

بنابر گفته سیوطی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تفسیر همه یا بیشتر قرآن را برای اصحاب خود بیان می‌فرمود.^{۸۲} در دوره مدینه، برخی یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود از استادان مسلم قرائت قرآن بودند، به گونه‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تازه مسلمانان را به فراگیری قرآن نزد آنان تشویق می‌کرد.^{۸۳}

هم چنین گزارشی از یکی از اصحاب به نام عباده بن صامت رسیده است که در آن، خود را آموزگار قرآن اصحاب صفة معرفی می‌کند.^{۸۴}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام پذیرش هیأت‌های نمایندگی اعراب (وفود)، پس از اسلام آوردن آنان، یکی از شرایط اصلی خود را، آموختن قرآن و یاد گرفتن امور دینی قرار می‌داد.^{۸۵}

آموزش قرآن پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اوج رشد خود رسید. عمر با بهانه‌هایی همچون ترس از ترک کتاب خداوند^{۸۶} و برای پیش‌گیری از درهم آمیختن حدیث با قرآن^{۸۷}، نقل و تدوین احادیث نبوی را محدود ساخت. وی برای حافظان قرآن، سهمیه ویژه‌ای از بیت المال قرار داده بود.

حضرت علی رضی الله عنه به ویژه در دوران حاکمیت خود در کوفه، با تبیین ابعاد گوناگون قرآن، مردم را به فراگیری آن تشویق می‌کرد.^{۸۸}

ایشان در نامه‌ای به امام حسن رضی الله عنه، بیان می‌کند که نخستین ماده آموزشی که به عنوان پدر به او یاد داده، آموزش کتاب خدا بوده است.^{۸۹}

سیره حضرت علی رضی الله عنه و دیگر امامان علیهم السلام تشویق به آموختن قرآن و تدبیر در آن،

یکی از عوامل تشویق شیعیان به فراگیری این ماده آموزشی بوده است.^{۹۰} در این دوره، برخی از اصحاب یا تابعین به عنوان مفسر قرآن مطرح شدند. مانند: حضرت علی رضی الله عنه، ابن مسعود، ابن عباس، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابوموسی اشعری و عبدالله بن زبیر. باید گفت بیشترین روایت‌های تفسیری اهل سنت از حضرت علی رضی الله عنه، ابن مسعود و ابن عباس است.^{۹۱} در میان تابعین نیز به بزرگترین شاگردان ابن عباس مانند مجاهد، عطاء بن ابی ریح، عکرمه، سعید بن جبیر و طاووس - که همگی از موالیان بودند^{۹۲} - و تفسیر را در مکه از او فرا گرفتند، می‌توان اشاره کرد.

از مهم‌ترین مفسران تابعی این دوره، امام باقر رضی الله عنه است که محمد بن اسحاق الندیم، از کتاب تفسیر او در صدر کتاب‌های تفسیری نام می‌برد.^{۹۳}

آموزش احکام اسلامی که بعدها فقه نام گرفت، یکی دیگر از مواد آموزشی بود. آموزش فقه از همان آغاز ظهور اسلام و همراه با آموزش قرآن شروع شده است.

گزارش‌های متعددی درباره تشکیل جلسه‌های فقهی در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه رسیده است. در یکی از گزارش‌ها چنین

آمده است که اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از برپایی نماز صبح، با تشکیل حلقه‌هایی به قرائت قرآن و یادگیری فرایض (واجبات) و سنن (مستحبات) می‌پرداختند.^{۹۴}

در گزارش دیگری به نقل از ابو سعید خدری آمده است ماده آموزشی مورد گفت و گو در جلسه‌های اصحاب، فقه بود.^{۹۵}

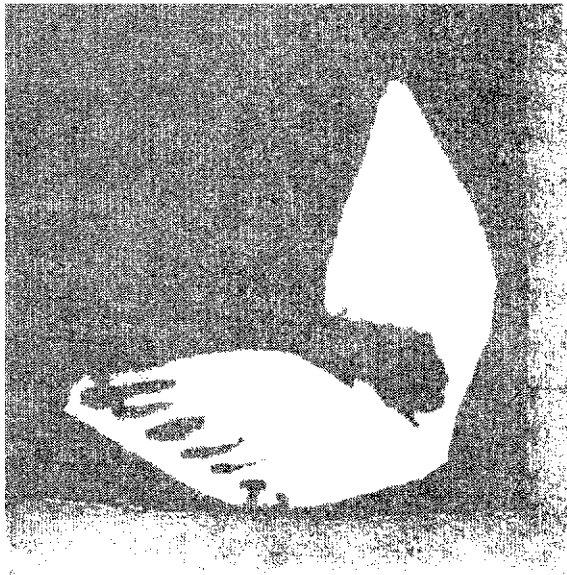
ناگفته پیداست که منبع اصلی فقه در این دوره، روایت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است که از آن، به نام سنت یاد می‌شود.

پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست اصحاب از منبع اصلی احکام کوتاه شد.

افزون بر آن، سیاست نظام حاکم مبنی بر گوشه نشین کردن حضرت علی رضی الله عنه و اهل

بیت علیهم السلام نیز سبب شد خلفای سه گانه به www.noormags.com





ویژه عمر، منبع دیگری به نام «رأی» را در فقه دخالت دهند.^{۹۶}

بعدها، فقه مبتنی بر رأی به وسیله ابن مسعود به کوفه رفت و سبب پدید آمدن مکتبی به نام مدرسه الرأی یا مدرسه العراق در آن سامان شد.

عواملی همچون دوری کوفه از مرکز حکومت

اسلامی (مدینه)، افزایش فتوحات و پدید آمدن مسایل جدید در سرزمین‌های تازه فتح شده، رشد این مکتب را در پی داشت.

این مکتب با تلاش شاگردان ابن مسعود همچون علقمة بن قیس همدانی (۶۱ یا ۶۲ ق)، مسروق بن اجدع همدانی (۶۲ یا ۶۳ ق)، اسود بن یزید نخعی (۷۵ ق) و عبیده بن عمرو سلمانی مرادی (۷۲ ق) به رشد خود ادامه داد. برخی نوشته‌ها، آنان را پایه گذاران مکتب رأی دانسته‌اند.^{۹۷}

آنان، مشهورترین فقیهان شصت گانه^{۹۸} شاگرد ابن مسعود بودند.

این مکتب سپس به حماد بن سلیمان (۱۱۹ یا ۱۲۰ ق) منتقل شد. ابوحنیفه نعمان بن ثابت زوطی (۸۰ - ۱۵۰ ق) پس از ۱۸ سال شاگردی نزد حماد، اصول این مکتب را فراگرفت^{۹۹} و آن را سامان دهی کرد. سپس وی با یاری شاگردان خود همانند ابو یوسف (۱۱۳ - ۱۸۲ ق) توانست پایه‌های این مکتب را مستحکم سازد.

در همین دوره فقه مدینه که پس از مرگ عمر (۲۳ ق) و آسان‌گیری عثمان بر پایه استناد به احادیث نبوی، به رشد خود ادامه می‌داد، مکتبی به نام مدرسه الحجاز یا مدرسه الحدیث را پدید آورد. محدثان و فقیهان بزرگی از میان اصحاب مانند جابر بن عبدالله انصاری (۷۴ یا ۷۸ ق)، عبدالله بن عباس (۶۸ ق)، ابوهریره، ابو سعید خدری (۷۴ ق) و عبدالله بن عمر (۷۳ یا ۷۴ ق) پرچم دار این مکتب بودند. فقیهان تابعین مانند عروه بن زبیر (۹۳ یا ۹۴ ق)، سعید بن مسیب مخزومی (۹۴ ق)، سلیمان بن یسار (۱۰۳ ق)، خارجه بن زید بن ثابت (۹۹ یا ۱۰۰ ق)، قاسم بن محمد بن ابی بکر (۱۰۷ یا ۱۰۸ ق)، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه (۹۴ یا ۹۸ ق) و ابوبکر بن عبدالرحمان مخزومی (۹۳ یا ۹۴ ق) که به فقیهان هفت گانه سبعة معروف بودند، این مکتب را به شکوفایی رساندند.^{۱۰۰}

در همین زمان، فقه اهل بیت^{علیهم‌السلام} بر پایه استناد به احادیث صحیح نبوی که به حضرت



علی علیه السلام منتقل شده بود، پایه ریزی شد. حضرت آن را در کتابی بزرگ به نام کتاب علی علیه السلام ثبت کرده بود.^{۱۰۱} پس از آن، این کتاب و دیگر علوم نبوی به امامان بعدی منتقل شد و این فقه به رشد خود ادامه داد.

این فقه در اواخر دولت اموی و در زمان امامت امام باقر علیه السلام (۹۴ - ۱۱۴ ق) و امام صادق علیه السلام (۱۱۴ - ۱۴۸ ق) جدا از فقه‌های رایج اهل سنت شناخته می‌شد.^{۱۰۲} ائمه علیهم السلام همین فقه را به شیعیان و شاگردان خاص خود آموزش می‌دادند.

یکی دیگر از مهم‌ترین مواد آموزشی این دوره، علم نحو است. بنا به نوشته ابن الندیم و باور بسیاری از دانشمندان، ابوالاسود دلی دانش‌نحور از حضرت علی علیه السلام فراگرفته بود، ولی تا زمان حکومت زیاد بن ابیه بر کوفه (۵۰ - ۵۳ ق)، آن را به کسی یاد نداد. زیاد پس از دیدن غلطی‌های فراوان حتی در قرائت قرآن کریم، از ابوالاسود درخواست کرد دانش خود را منتشر سازد.^{۱۰۳} دانش نحو پس از ابوالاسود به وسیله شاگردان او همانند یحیی بن یعمر، میمون بن اقرن و نصر بن عاصم به رشد خود ادامه داد.^{۱۰۴}

از دیگر مواد آموزشی این دوره که به ویژه در نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم هجری، رشد فراوانی داشت، دانش کلام بود.

هر چند شیعه و پس از آن، خوارج، دارای مبانی کلامی ویژه خود بودند، اما معتزله در این دوره، یکی از پرشورترین مجالس کلامی را در عراق به ویژه بصره به خود اختصاص داده بودند.

پرچم دار این حرکت، واصل بن عطاء (۸۰ - ۱۳۱ ق) بود. وی در مسجد بصره، بر سر بعضی مسایل کلامی با استاد خود، حسن بصری (۱۱۰ ق) درگیر شد و از او جداگشت. حسن در این باره گفت: «اعتزل عنا واصل؛ واصل از ما کناره گرفت.» پس از آن، واصل واصحابش، معتزله نامیده شدند.^{۱۰۵}

هم چنین در این دوره، شاهد ظهور متکلمانی هستیم که متهم به قدری گری شدند. آنان به دلیل عقاید خاص خود که با عقاید رایج مردم و حاکمان آن زمان سازگار نبود، جان خود را از دست می‌دادند. برای نمونه معبد بن عبدالله جهنی بصری معروف به معبد جهنی، در سال ۸۰ ق به دلیل ابراز عقیده تفویض به دست حجاج یا عبدالملک بن مروان کشته شد.^{۱۰۶} غیلان دمشقی در زمان حکومت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ ق)^{۱۰۷} و جهم بن صفوان و جعد بن درهم در اصفهان و کوفه به دست والیان اموی کشته شدند.^{۱۰۸}

هم چنین گزارش‌هایی از مباحث کلامی میان مسلمانان و مسیحیان وجود دارد که شاهد آن رساله «مناقشه بین مسیحی و مسلمان» اثر یوحنا دمشقی (۵۴ - ۱۲۸ ق) است. وی معاصر

معبد جهانی و غیلان دمشقی بوده است. ۱۰۹

شیعیان به دلیل اختلاف‌های کلامی با عامه مسلمانان، از همان آغاز به مسایل کلامی روی آوردند. امامان شیعه نیز به پرورش متکلمان همت گماشتند.

در بعضی نوشته‌ها، خالد بن سعید بن عاص، صعصعة بن صوحان، میثم بن یحیی تمار، کمیل بن زیاد، اویس قرنی، سلیم بن قیس هلالی، اصیغ بن نباته، حارث همدانی، جابر بن یزید جعفی و قیس بن ماصر به عنوان متکلمان این دوره معرفی شده‌اند. ۱۱۰

در باره قیس گفته شده که وی، کلام را از امام علی بن الحسین علیه السلام فرا گرفته است. ۱۱۱
مباحث کلامی نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و نیز نمونه‌های دیگری از روایت‌های کلامی از امام حسین علیه السلام و امام باقر علیه السلام نشان می‌دهد که این ماده آموزشی تا چه اندازه در میان شیعیان رواج داشته است. ۱۱۲

با استناد به همین مباحث، این ادعای خیاط معتزلی (۳۰۰ق) و بعضی معاصران مانند احمد امین مصری مبنی بر این که شیعه در مباحث کلامی خود از معتزله تأثیر پذیرفته‌اند، رد می‌شود. ۱۱۳

از مواد آموزشی غیر اسلامی نیز دانش پزشکی را می‌توان نام برد.
در کتاب‌های مربوط به «طبقات الاطباء»، از پزشکانی همچون حرث (حارث) بن کلدیه و فرزندش نصر بن حرث، ضماد بن ثعلبه از دی و ابن ابی رمثه تمیمی نام برده شده است که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حرفه پزشکی مشغول بوده‌اند. ۱۱۴

هم چنین از پزشکانی مسیحی همانند ابوالحکم و ابن اثال یاد شده است که در زمان معاویه، در شام به طبابت مشغول بوده‌اند و معاویه به آنان اطمینان داشته است. ۱۱۵

پیش‌تر گفتیم که در بیمارستان ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶ق) که در سال ۸۸ق بنا شد، مسایل آموزشی نیز مطرح بوده است، گر چه برای اثبات آن مدرکی در دست نداریم. ۱۱۶

علم نجوم، یکی دیگر از مواد آموزشی است که در دوره مورد بحث مورد توجه بوده است. شاهد آن، آیات فراوان قرآنی است که از تعیین زمان - به ویژه زمان حج - به وسیله هلال‌های ماه ۱۱۷، به دست آوردن شمارش سال‌ها به وسیله خورشید و ماه ۱۱۸، راه یابی به وسیله ستارگان در بیابان و دریا ۱۱۹، سخن به میان آورده است.

روایاتی نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تشویق به فراگیری نجوم به ما رسیده است. ۱۲۰
افزون بر آن، وجود احکام اسلامی مانند اوقات نماز، اوقات حج و عمره، روزه ماه مبارک رمضان، تعیین عید فطر و قربان و قبله، آموزش نجوم را در میان مسلمانان، ضروری می‌ساخت. گسترش

فتوحات سرزمین‌های دور دست و حتی در باها، این ضرورت را دو چندان می‌کرد.

در این میان، روایتی از حضرت علی علیه السلام درباره نهدی از یادگیری نجوم رسیده است. این روایت ناظر به بخشی از این دانش است که برای ستارگان در سرنوشت انسان‌ها و حوادث روی زمین، تأثیر استقلالی (تأثیری بدون اجازه، اذن و قانون خداوند) قابل است. این روایت در برخورد با ستاره‌شناسی صادر شده است که حضرت علی علیه السلام را از رفتن به جنگ خوارج در آن ساعت به دلیل اوضاع ستارگان نهدی می‌کرد. حضرت علی علیه السلام بخشی از نجوم را که برای راه یابی در بیابان و دریا به کار می‌آید ضروری می‌شمارد، و بخش دیگر را کهنات می‌داند.^{۱۲۱}

شاهد دیگر بر مشروع بودن بخش اول نجوم آن است امام صادق علیه السلام در روایتی، نجوم را علمی از علوم پیامبران دانسته و حضرت علی علیه السلام را داناترین مردم به این علم معرفی کرده است.^{۱۲۲}

از روایات متعدد در زمان حضرت علی علیه السلام در می‌یابیم که حضرت با ستاره شناسانی از تبار فارسین، درباره نجوم و کیفیت تأثیر آن بحث کرده است.^{۱۲۳}

در دوران معاویه نیز شاهد ظهور ستاره‌شناسی در میان عرب‌ها به نام دغفل هستیم که معاویه، او را برای آموزش نجوم به فرزندش بر می‌گزیند.^{۱۲۴}

یکی از مواد آموزشی این دوره آغانی^{۱۲۵}، (موسیقی غنایی) بود که در رواج فساد و بی بند و باری در جامعه مسلمانان، در این دوره به ویژه نیمه دوم قرن اول، نقش فراوانی داشت.

ابوالفرج اصفهانی^{۱۲۶} در کتاب الاغانی در شرح حال سرمداران این نوع موسیقی مانند طویس نوشته که بسیاری از آنان، از مَخْتَنان^{۱۲۷} بودند. آنان عملاً با خواندن اشعار فسادانگیز، سبب رواج فساد در جامعه اسلامی می‌شدند. البته در این میان، کنیزکان آوازه خوان همچون حبابه، سلامة، بلبله، سعیده و زرقاء را نیز نباید از نظر دور داشت.^{۱۲۸} گفتنی است که این نوع موسیقی در جاهلیت برای مردم عرب ناشناخته بود. در صدر اسلام، گزارش‌های فراوانی درباره زنان آواز خوان در مدینه نقل شده است که به ویژه در مراسم عروسی، از آنان بسیار استفاده می‌شد.^{۱۲۹} با این حال، همان‌گونه برخی یاد آوری کرده‌اند این نوع آوازه خوانی که گاهی از آن به «غناء» تعبیر می‌شود، تنها از نوع انشاد - خواندن شعر - بوده که احیاناً با دُف و دیگر آلات موسیقی همراه می‌شده است.^{۱۳۰} بنابر این موسیقی یاد شده با موسیقی غنایی که بعدها رایج شد تفاوت دارد؛ زیرا موسیقی غنایی، اشعار در دستگاه‌های گوناگون و منظم موسیقی خوانده می‌شد.

این نوع موسیقی که گاهی از آن، با عنوان موسیقی عجمی یاد می‌شود، در نیمه دوم قرن اول هجری از دو کشور روم و ایران به جامعه مسلمانان راه یافت. چنان چه درباره یزید بن معاویه

(۶۴ق) گفته شده است که مغنیانی را گرد آورده بود، و مجالس آواز خوانی تشکیل می‌داد. ۱۳۱ نخستین کنسی که غنای عربی را در مدینه ساخت، سائب خاثر بود. - برده‌ای فارسی که به دست عبد الله بن جعفر آزاد شد - او با شنیدن موسیقی غنایی فارسی از یک ایرانی در مدینه، غنایی به عربی ساخت و آن را خواند که بسیار مورد توجه قرار گرفت. بعدها سردمداران غنای عربی مانند ابن سریج، جمیله، معبد وعزة المیلاء این غنا را از او فراگرفتند ۱۳۲ و آن را در جامعه عربی رواج دادند. بعدها شخصیت دیگری به نام طویس این موسیقی را در مدینه رواج داد. ۱۳۳

هم چنین گفته‌اند که آغاز رواج این نوع موسیقی در مکه، به وسیله یک ایرانی و در زمان حکومت ابن زبیر (۶۴ - ۷۳ق) بوده است. ۱۳۴

از سخن مالک بن انس (۹۳ یا ۹۵ - ۱۷۹ ق) بر می‌آید که در این دوره، آموزش موسیقی به عنوان ماده آموزشی در مدینه رواج داشته است. او می‌گوید: «من در حالی که نوجوان بودم، به دنبال مغنی‌ها راه می‌افتادم و از آنان غنا فرا می‌گرفتم؛ اما مادرم گفت: پسرکم! مغنی زشت صورت، خریدار ندارد. غنا را رها کن و به فقه روی آور؛ که در آن، زشتی چهره آسیب نرساند. من نیز چنین کردم و خداوند مرا به این مقام رسانید.» ۱۳۵

نکته شگفت‌انگیز این است که در این زمان، شهر مدینه که محل هجرت‌گاه پیامبر اکرم ﷺ و سکونت‌گاه بسیاری از فقیهان و محدثان بوده گوی سبقت را در موسیقی از دیگر شهرهای اسلامی روده بود. وضع به گونه‌ای بوده در یک زمان، از میان چهار تن از سردمداران این موسیقی، سه تن در این شهر و اطراف آن به سر می‌بردند و تنها یک تن در عراق زندگی می‌کرد. ۱۳۶

بعضی نویسندگان، برای این پدیده غیر منتظره در حجاز به ویژه در مدینه دلیل‌های زیر را بر شمرده‌اند:

- ۱- اشراف عرب در این ناحیه می‌زیستند که دارای بهترین کنیزکان بودند.
- ۲- بسیاری از ساکنان مدینه، پیش‌تر بدوی بودند. بدوی‌ها هر گاه به تمدن روی می‌آوردند، مانند بسیاری از نوکیسه‌ها، در استفاده از تمدن و مظاهر عیش آن اسراف می‌کنند.
- ۳- در این دوره، شام، حکومت مرکزی را در دست داشت و عراق به عنوان عنصر مخالف حکومت، مطرح بود. در این میان، جوانان مدینه از هر دو جناح سیاسی روی گردان شده و به زندگی عادی و در عیش و نوش و لهو و لعب مشغول بودند.
- ۴- به طور طبیعی، مردم حجاز طبع ظریفی دارند. همین مسأله رشد غنا را در آن سامان در

۴- ابزار آموزش:

بعضی از مورخان معاصر می‌گویند: کاربرد فراوان نام‌های ابزار آموزشی در قرآن همانند کتاب، قلم، لوح، رق، جلد، صحف، قرطاس و مداد، نشان می‌دهد که اعراب با این ابزارها آشنا بوده‌اند. ۱۳۸

هر چند این سخن، درست است، ولی باید بدانیم که شناخت اعراب از این ابزارها با کاربردشان در آن زمان، ملازمه ندارد؛ زیرا پیش از ظهور اسلام، نویسندگی در میان اعراب چندان معمول نبوده است. ممکن است این شناخت از راه ارتباط آنان با کشورهای و شهرهای متمدن آن زمان همانند ایران، روم، یمن و شام ایجاد شده باشد. با ظهور اسلام به ویژه ورود آن به مدینه، نوشتن و کاربرد ابزار آموزش برای حفظ آیات قرآنی و نیز یادداشت کردن سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به یکی از ضروری‌ترین نیازهای مسلمانان تبدیل شد. با نگاهی به ابزارهای به کار رفته در این دروه، شدت این نیاز را می‌توان احساس کرد؛ زیرا مسلمانان برای حفظ آیات قرآن، آن را بر هر چیز قابل نوشتن، ثبت می‌کردند.

یکی از قرآن پژوهان معاصر در مقاله‌ای با استفاده از منابع گوناگون، شماری از این نوشت افزارها را نام برده است که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره شود:

- ۱- عَسْب (جمع عسیب): شاخه‌های پهن و محکم و بی برگ درخت خرما. زید بن ثابت یکی از کاتبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از گرد آورندگان قرآن در زمان عثمان می‌گوید: «من قرآن را از میان عسب جست و جو می‌کردم.»
- ۲- جرائد النخل: شاخه‌های خرما.
- ۳- لِحَاف: سنگ سفید نازک.
- ۴- رِقَاع (جمع رقعہ): تکه پوست.
- زید بن ثابت می‌گوید: «نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، قرآن را از میان رِقَاع، گردآوری می‌کردیم.»
- ۵- اَقْتَاب (جمع قتب): جهاز شتر و چوب‌هایی که بر کوهان شتر می‌گذارند.
- ۶- قِطْع الأَدِيم: تکه‌های چرم.
- ۷- حَرِير: پارچه ابریشمی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از رحلت، خطاب به حضرت علی رضی الله عنه فرمود:

«ای علی! همانا قرآن در پشت بستر من در میان صحیفه‌های حریر و... است.»



۸- صُحُف (جمع صحیفه): برگ‌هایی که بر آن نوشته می‌شود.

۹- اضلاع (جمع ضلع): استخوان‌های صاف دنده شتر که درست و پهن است.

۱۰- قرطاس: صحیفه.

۱۱- قَصِیم یا قَصْم: پوست سفید رنگ.

از این گونه پوست که گاهی جزو وسایل زینتی زنان بود، برای نوشتن نامه‌های مهم یا پیمان نامه‌ها استفاده می‌شد.

۱۲- اکتاف (جمع کتف): استخوان‌های شانه.

۱۳- کرانیف (جمع کرنافه): کرنافه، اصل و بیخ شاخه درخت خرما است که درشت و پهن است و هرگاه خشک شود، مانند استخوان شانه شتر می‌شود.

۱۴- لَوْح: تکه‌ای پهن از چوب با هر چه بر آن نویسند.

۱۵- قلم: خامه تراشیده شده.

۱۶- دوات: مرکب دان. ۱۳۹

در بعضی گزارش‌های این دوره، کیفیت شیوه استفاده از بعضی ابزارهای آموزش همچون «لوح» بیان شده است. در گزارشی از انس بن مالک آمده است: «مؤدب در زمان ابوبکر و عمر و عثمان، ظرف بزرگی برای پاک کردن نوشته لوح‌ها نزد خود می‌گذاشت. کودکان مکتبی آب می‌آوردند و لوح خود را با آن می‌شستند و آب آن را در گودالی می‌ریختند (تا به نوشته‌ها بی احترامی نشود).» ۱۴۰

ابن الندیم در الفهرست، پس از نام بردن نوشت افزارهای ملل گوناگون مانند مصریان، رومیان، ایرانیان و چینیان، درباره ابزارهای آموزشی عرب نوشته است:

«عرب بر استخوان کتف شتر ولخاف که سنگ پهن سفیدی است و شاخه درخت خرما که برگ‌های آن راکنده باشند، می‌نوشتند... و کتاب‌ها نیز بر پوست نوشته می‌شد و چون پوست را با آهک دباغی می‌کردند، خشکی زیادی پیدا می‌کرد و بعد دباغی کوفی معمولی شد. که پوست با خرما دباغی می‌شد و نرم می‌ماند.» ۱۴۱

جرجی زیدان درباره برخی نوشت افزارهای قرن اول و پیش از آن می‌گوید: «تا اواخر دولت بنی امیه بر روی پوست‌های نازک و دیگر پوست‌ها نوشته می‌شد و دفاتر حکومتی شامل پوست‌های ۱۱۵ به هم پیچیده شده بود.» ۱۴۲

وی در جای دیگر چنین می‌نگارد:

«قلم را از نی می‌ساختند و مداد را از زغال ساییده شده به دست می‌آوردند و یا آن را از خاکه

روند تاریخی آموزش از صدر اسلام تا پایان دوره امویان

زغالی که در مایعی لزج همانند صمغ و شیرۀ درختان قرار می دادند، تهیه می کردند. عرب‌ها بر بعضی پارچه‌ها مانند پارچه مصری که به آن قباطی می گفتند، می نوشتند که معلقات سبع پیش از اسلام بر همین پارچه نوشته شده بود و آن را بر کعبه آویخته بودند. اگر هیچ کدام از این‌ها در دسترس نبود، ناگزیر بر چیزهایی همانند چوب، استخوان، قطعه‌های سنگ و سفال می نگاشتند.

هنگامی که مصر فتح شد، از گیاه بَرَدی (پاپیروس مصری) که در آب می‌روید و از آن کاغذ می‌سازند، بسیار استفاده می‌کردند. اموی‌ها بیشتر مکاتبه‌ها و نامه‌های خود را بر روی قباطی یا بَرَدی می‌نگاشتند. ۱۴۳

یکی از مهم‌ترین ابزارهای آموزشی این دوره، کاغذ است. هر چند مسلمانان و حتی اعراب جاهلیت با کاغذ آشنا بودند، اما شیوه ساخت آن را نمی‌دانستند و تنها در اواخر دوره اموی بود که به ساختن آن موفق شدند.

ابن الندیم درباره پیشینه تاریخی کاغذ نوشته است: «نخستین بار، مصریان آن را از نی بَرَدی (گیاهی که در آب می‌روید) ساختند و اولین کسی که آن را به عمل آورد، یوسف نبی رضی الله عنه بود». ۱۴۴

بنا به نوشته جرجی زیندان، پس از فتح مصر، مسلمانان از همین نوع کاغذ استفاده می‌کردند. ۱۴۵

درباره کاغذ چینی و چگونگی ورود آن به دنیای اسلام چنین گفته شده است که «تسای لون» چینی در حدود سال ۱۰۵ م این نوع کاغذ را ساخت و پس از آن که در چین، مراحل تکامل خود را پیمود و از پوست درخت و کنف، انواعی از آن را ساختند، به سمرقند رسید، هنگامی که مسلمانان به سمرقند درآمدند، دیدند که در آن دیار، کاغذهای لطیف و زیبا و نازکی می‌ساختند. پس از آشنایی مسلمانان با آن، بازار قرطاس‌های مصری و پوست‌هایی که در گذشته بر آن می‌نوشتند، از رونق افتاد... و پس از آن، در اوایل قرن دوم هجری، کارخانه‌های کاغذ سازی در شهرهای اسلامی به کار افتاد. کاغذهای این کارخانه از نظر قطع، صیقل، نرمی و دیگر ویژگی‌ها با هم تفاوت فراوانی داشتند. ۱۴۶

ابن الندیم با اشاره به نوعی کاغذ خراسانی می‌گوید: «اما کاغذ خراسانی از کتان به دست می‌آمد و گویند این کار در زمان بنی امیه و به قولی در زمان بنی عباس رواج یافت... و نیز گویند: کارگران چینی، آن را در خراسان همانند کاغذ چینی می‌ساختند». ۱۴۷

درباره ورود کاغذ به شهرهای اسلامی و ساخت آن نیز دیدگاه‌های متفاوتی بیان شده است.

برای نمونه، بعضی معتقدند که یوسف بن عمرو مکی در سال ۸۸ ق برای اولین بار آن را از کتان به دست آورد. این کار در حجاز رخ داده است. برخی دیگر می‌گویند: موسی بن نصیر، آن را در سرزمین مغرب از کتان و کنف ساخت. ۱۴۸

از نامه‌ای که عمر بن عبدالعزیز (حکومت ۹۹ - ۱۰۱ ق) به ابوبکر بن عمرو بن حزم، فرماندار خود در مدینه نوشته است، چنین بر می‌آید که خلیفه پیشین یعنی سلیمان بن عبدالملک (حکومت ۹۶ - ۹۹ ق)، کاغذهای فراوانی برای نیازهای مسلمانان به مدینه می‌فرستاده است. از آن می‌توان چنین دریافت که این کار دربارهٔ دیگر شهرهای اسلامی نیز انجام می‌شده است. ۱۴۹

پی‌نوشت

- ۱ - المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، ج ۸، ص ۲۹۱، به نقل از المحبر، ص ۴۷۵.
- ۲ - همان، ص ۲۹۲.
- ۳ - فتوح البلدان، ابوالحسن بلاذری، تصحیح: رضوان محمد رضوان بیروت دار الکتب العلمیة، ۱۳۹۸ ق، ص ۴۶۰.
- ۴ - مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت دار الفکر، ج ۵، ص ۱۸۱.
- ۵ - الصحیح من سیرة النبی ﷺ، سید جعفر مرتضی عاملی، ج ۵، ص ۱۱ - ۳۳؛ تدوین القرآن، علی کورانی عاملی، چاپ اول، قم دار القرآن الکریم، ص ۲۸۶ و ۲۸۷.
- ۶ - نظام الحکومة النبویة المسمى التراتیب الاداریة، ج ۲، ص ۲۳۹.
- ۷ - السیرة النبویة، ابن هشام ج ۲، ص ۶۶۰.
- ۸ - نظام الحکومة النبویة المسمى التراتیب الاداریة، ج ۲، ص ۲۳۹.
- ۹ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.
- ۱۰ - تاریخ آموزش در اسلام، ص ۵۴.
- ۱۱ - همان، ص ۲۱۸.
- ۱۲ - بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران المکتبه الاسلامیة، ج ۴۴، ص ۱۹۱.
- ۱۳ - تاریخ آموزش در اسلام، ص ۴۸.
- ۱۴ - تاریخ تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۲۷.
- ۱۵ - تاریخ آموزش در اسلام، ص ۵۶.
- ۱۶ - تاریخ تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۲۷.
- ۱۷ - نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷.
- ۱۸ - نظام الحکومة النبویة المسمى التراتیب الاداریة، ج ۲، ص ۲۹۴.
- ۱۹ - فتوح البلدان، ص ۴۵۷.
- ۲۰ - همان.
- ۲۱ - همان، ص ۴۵۹.
- ۲۲ - همان، ص ۴۵۹ و ۴۶۰.
- ۲۳ - السیرة النبویة، ج ۱، ص ۳۴۴.
- ۲۴ - سورة بقره (۲) آیه ۱۲۹ و ۱۵۱؛ سورة آل عمران (۳) آیه ۱۶۴؛ سورة جمعه (۶۲) آیه ۲.

- ۲۵ - نظام الحكومة النبوية المسمى الترتيب الادارية، ج ۲، ص ۲۱۹.
- ۲۶ - همان، ج ۱، ص ۵۶.
- ۲۷ - همان، ج ۲، ص ۳۹ و ۴۸.
- ۲۸ - همان، ص ۴۸.
- ۲۹ - همان، ص ۳۹.
- ۳۰ - همان، ص ۲۳۴.
- ۳۱ - همان، ص ۲۹۱.
- ۳۲ - همان، ص ۲۹۱، به نقل از صحيح بخارى، ۲ - همان، ص ۴۳.
- ۳۳ - همان، ص ۴۳.
- ۳۴ - موسوعة الامام على بن ابى طالب عليه السلام في الكتاب والسنة والتاريخ، محمد محمدى رى شهرى، چاپ اول قم، دارالحديث ۱۴۲۱ ق، ج ۱، ص ۲۷۸، به نقل از: تاريخ طبرى، ج ۳، ص ۱۳۱؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ج ۲، ص ۶۹۰؛ الكامل في التاريخ، ج ۱، ص ۶۵۱.
- ۳۵ - نظام الحكومة النبوية المسمى الترتيب الادارية، ج ۲، ص ۴۳.
- ۳۶ - سيرة النبوية، ج ۳ ص ۱۷۸ - ۱۸۳.
- ۳۷ - همان، ص ۱۹۳ - ۱۹۵.
- ۳۸ - من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، عبدالرحمن احمد البكرى، تعليق: سيد مرتضى رضوى، بيروت ولندن، الارشاد للطباعة والنشر، ۱۹۹۸ م؛ ص ۲۸۵ و ۲۸۶.
- ۳۹ - همان، ۲۷۹ - ۲۸۴؛ تدوين السنه الشريفه، سيد محمد رضا حسيني جلالى، چاپ اول، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ۱۳۷۱، ص ۴۰۱ - ۴۲۲.
- ۴۰ - من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، ص ۲۷۱.
- ۴۱ - نظام الحكومة النبوية المسمى الترتيب الادارية، ج ۲، ص ۲۲۸.
- ۴۲ - تاريخ طبرى، ج ۳، ص ۲۲۳.
- ۴۳ - نهج البلاغه، خطبه ۳۴.
- ۴۴ - همان، نامه ۶۷.
- ۴۵ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۳ ح ۱۲.
- ۴۶ - همان، ص ۴۳ و ۴۴، ح ۹ و ۱۹.
- ۴۷ - تاريخ التشريع الاسلامي، محمد خضرى بك، چاپ دوم بيروت دارالمعرفة، ۱۴۱۷ ق؛ ص ۶۷ به بعد.
- ۴۸ - همان، ص ۸۵ به بعد.
- ۴۹ - ر.ك: ابو اسحاق شيرازى، طبقات الفقهاء، تصحيح: خليل الميس، بيروت، در القلم و كتابهاى طبقات نكاري مربوط به علوم گوناگون همانند: طبقات المفسرين و نيز كتابهاى طبقات نكاري محلى.
- ۵۰ - براى آگاهى بيشتر از شخصيتهاى ياد شده و نيز شخصيتهاى شهرهاى ديگر در اين دوره ر.ك: محمد بن سعد كاتب واقدى. الطبقات الكبرى.
- ۵۱ - براى آگاهى از نقش فقهان سبعة در پيشبرد مدرسة الحجاز، ر.ك: عبدالقادر على حسن، نظرة عامه في تاريخ الفقه الاسلامي، ۱۴۳ - ۱۴۹؛ مناع قطان، تاريخ التشريع الاسلامي، ص ۲۹۵.
- ۵۲ - طبقات الفقهاء، ص ۸۱.
- ۵۳ - نظرة عامه في تاريخ الفقه الاسلامي، ص ۱۵۱.
- ۵۴ - الانساب، ص ۲۷۹.
- ۵۵ - جرجى زيدان، تاريخ التمدن الاسلامي، منشورات دار مكتبة الحياة، بيروت، ج ۴، ص ۳۴۱.

- و ۳۷۲؛ محمد حسين زبيدي الحياة الاجتماعية والاقتصادية في الكوفة في القرن الاول الهجري، جامعة بغداد، بغداد، ۱۹۶۸ م، ص ۷۷-۷۸؛ ابن عبدربه العقد الفريد، ج ۳، ص ۳۶۰-۳۶۵.
- ۵۶ - العقد الفريد، ج ۳، ص ۳۶۳ و ۳۶۴.
- ۵۷ - احمد امين، فجر الاسلام، چاپ دهم، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۹۶۹ م، ص ۱۵۵.
- ۵۸ - محمد عجاج خطيب، السنة قبل التدوين، بيروت، دارالفكر ۱۴۰۱ ق، ص ۱۷۶.
- ۵۹ - كسى كه فراوان سفر مى كند.
- ۶۰ - السنة قبل التدوين، ص ۱۷۸.
- ۶۱ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵.
- ۶۲ - شيخ محمد بن حسن حرّ عاملى، وسايل الشيعة، تحقيق: عبدالرحيم ربانى شيرازى، تهران، كتابروشى اسلامية، ج ۱۱، ص ۱۰۷؛ ميرزا حسين نورى مستدرک الوسائل، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، قم، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۴، ص ۷۷، حديث ۱.
- ۶۳ - مستدرک الوسائل، ص ۷۹، حديث ۳.
- ۶۴ - وسائل الشيعة، ج ۱۳، كتاب السبق والرمايه، ص ۳۴۵-۳۵۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، كتاب السبق والرماية، ص ۷۷-۸۴.
- ۶۵ - المفصل في التاريخ العرب قبل الاسلام، ج ۸، ص ۲۹۸.
- ۶۶ - همان.
- ۶۷ - حبيب الله فضايلي، اطلس خط، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.
- ۶۸ - الانساب، ص ۴۵۶-۴۵۷.
- ۶۹ - تاريخ التمدن الاسلامي، ج ۳، ص ۵۹ تا ۶۰.
- ۷۰ - محمد هادى معرفت، التمهيد في علوم القرآن، قم، مركز مديريت حوزه علميه قم، ج ۱، ص ۳۰۹-۳۱۱.
- ۷۱ - نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الادارية، ج ۱، ص ۴۸.
- ۷۲ - همان.
- ۷۳ - همان.
- ۷۴ - «دانش را بسا نوشتن دريوند كنيد.»؛ نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الادارية، ج ۲، ص ۲۳۹.
- ۷۵ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۹.
- ۷۶ - بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۴.
- ۷۷ - نهج البلاغة، فيض الاسلام، حكمت ۳۰۵؛ ابو على مسكويه رازى، تجارب الامم، تحقيق: ابوالقاسم امامى، تهران، سروش، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۸۳.
- ۷۸ - بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۴۴.
- ۷۹ - نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الادارية، ج ۲، ص ۲۳۱. حديث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنين است: «تعلموا من انسابكم ما تصلون به ارحامكم.»
- ۸۰ - همان، ص ۲۳۰: «علم لا ینفع و جهل لا یضر.»
- ۸۱ - همان، ص ۳۰۳.
- ۸۲ - همان، ص ۲۲۲.
- ۸۳ - همان، ص ۲۲۷. «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: استقرؤا القرآن من ابی و ابن مسعود.»
- ۸۴ - همان، ج ۱، ص ۳۹.
- ۸۵ - همان، ج ۲، ص ۲۹۱.
- ۸۶ - تدوين السنة الشريفة، ص ۳۳۳.

- ۸۷- همان، ص ۳۱۶.
- ۸۸- نهج البلاغة، ترجمه محمد دشتی، مؤسسه انتشارات ائمه علیهم السلام، قم، ۱۳۷۹، ص ۹۰۵-۹۰۶ (فهرست موضوعی).
- ۸۹- نهج البلاغة، نامه ۳۱.
- ۹۰- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۵-۱۹۰، باب ثواب تعلم القرآن وتعليمه.
- ۹۱- عبدالرحمن سیوطی، الاتقان في علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ج ۲، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.
- ۹۲- احمد امین، فجر الاسلام، چاپ دهم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۶۹ م، ص ۲۰۴.
- ۹۳- محمد بن اسحاق الندیم، الفهرست، ترجمه: م. رضا تجدد، چاپ دوم، چاپخانه بانک بازگانی ایران، تهران ۱۳۴۶، ص ۵۹.
- ۹۴- نظام الحكومة النبوية المسمى الترتيب الاداريه، ج ۲، ص ۲۱۸.
- ۹۵- همان، ص ۲۲۳.
- ۹۶- محمود شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۴۳۴ به بعد.
- ۹۷- نظرة عامه في تاريخ الفقه الاسلامي، ص ۱۵۰؛ المدخل لدراسة الفقه الاسلامي، ص ۶۹.
- ۹۸- طبقات الفقهاء، ص ۸۱.
- ۹۹- تاريخ المذاهب الفقيهيه، ص ۳۵۳.
- ۱۰۰- نظرة عامه في تاريخ الفقه الاسلامي، ص ۱۴۳-۱۴۹؛ تاريخ التشريع الاسلامي، ص ۲۹۵.
- ۱۰۱- ر.ک: مصطفی قصير العاملي، كتاب علي عليه السلام، دارالثقلين، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۰۲- برای آگاهی بیشتر از کتاب علي عليه السلام و موارد استناد احكام فقهی ائمه علیهم السلام به آن ر.ک: تدوين السنة الشريفة، ص ۶۲-۷۶.
- ۱۰۳- الفهرست، ص ۶۹ یا ۷۰.
- ۱۰۴- همان، ص ۷۲.
- ۱۰۵- عبدالرحمن بدوی، تاريخ اندیشه های کلامی در اسلام، برگردان: حسین صابری؛ چاپ اول بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۵.
- ۱۰۶- همان، ص ۱۲۶.
- ۱۰۷- همان، ص ۱۲۳.
- ۱۰۸- همان، ص ۱۲۸.
- ۱۰۹- همان، ص ۱۳۷.
- ۱۱۰- سيد حسن صدر، تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام، بیروت، دارالرائد العربي، ۱۴۰۱ ق، ص ۳۵۳-۳۵۹.
- ۱۱۱- محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواة، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۲۶.
- ۱۱۲- قاسم جوادی، «تأثير اندیشه های کلامی شیعه بر معتزله» مجله هفت آسمان، ش ۱، ص ۱۲۷-۱۳۱.
- ۱۱۳- همان، ص ۱۲۳-۱۲۷.
- ۱۱۴- نظام الحكومة النبوية المسمى الترتيب الاداريه، ج ۱، ص ۴۶۲.
- ۱۱۵- همان، ص ۴۶۱.
- ۱۱۶- تاريخ دانشگاه های بزرگ اسلامي، ص ۱۷۰.
- ۱۱۷- ﴿يسئلونك عن الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج﴾ سورة بقره (۲) آیه ۱۸۹.
- ۱۱۸- ﴿هو الذي جعل الشمس ضياءً والقمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب﴾ سورة يونس (۱۰) آیه ۵.

- ۱۱۹ - ﴿و هو الذى جعل لكم لتهتدوا بها فى ظلمات البر والبحر﴾ سورة انعام (٦) آية ٩٧. ﴿و بالنجم هم يهتدون﴾ سورة نحل (١٦) آية ١٦.
- ۱۲۰ - نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الادارية، ج ٢، ص ٣١٣ - ٣١٥.
- ۱۲۱ - ﴿ايتها الناس اياكم وتعلم النجوم الا ما يهتدى به فى بر او بحر فانها تدعوا الى الكهنة والمنجم كالكاهن...﴾ نهج البلاغه، خطبة ٧٩.
- ۱۲۲ - بحار الانوار، ج ٥٨، ص ٢٣٥، ح ١٥.
- ۱۲۳ - همان، ص ٢٢١، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٩ - ٢٣٥ و ٢٥٨.
- ۱۲۴ - نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الادارية، ج ٢، ص ٣٠٣.
- ۱۲۵ - فرهنگ معین، ج ١، ص ٣٠٧، در تعريف اغاني چنين آمده است: سرودها، آوازهها، سازهايي كه بى نوازند (سازهاى غير بادی).
- ۱۲۶ - ابوالفرج اصفهانی، الاغانى، تعليق: سمير جابر، چاپ اول بيروت، دارالفكر، ١٤٠٧ ق، ج ٤، ص ٢١٩.
- ۱۲۷ - فرهنگ معین، ج ٣، ص ٣٩٥٣، در تعريف مخنث چنين آورده است: مردى كه حرکات و رفتارش به زنان شبیه است، امرد، مفعول، هيز.
- ۱۲۸ - فجر الاسلام، ص ١٧٦.
- ۱۲۹ - نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الادارية، ج ٢، ص ١٢٣ - ١٣٦.
- ۱۳۰ - همان، ص ١٣٦.
- ۱۳۱ - محمد عبدالجواد اصعوى، ابوالفرج الاصفهانی و كتابه الاغانى، قاهره، ١٣٧٠ ق، ص ٢١٦.
- ۱۳۲ - الاغانى، ج ٨، ص ٣٣٣.
- ۱۳۳ - همان، ج ٢، ص ٢٨.
- ۱۳۴ - ابوالفرج الاصفهانی و كتابه الاغانى، ص ١٩٩.
- ۱۳۵ - الاغانى، ج ٤، ص ٢٢٢.
- ۱۳۶ - فجر الاسلام، ص ١٧٦.
- ۱۳۷ - همان، ص ١١٧ - ١٧٨.
- ۱۳۸ - المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، ج ٨، ص ٢٥٢.
- ۱۳۹ - هادى قابل، «نوشت افزار قرآن» مجله بينات، ش ٩، ص ٨٧ - ٩٨.
- ۱۴۰ - نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الادارية، ج ٢، ص ٢٩٤.
- ۱۴۱ - الفهرست، ص ٣٦.
- ۱۴۲ - تاريخ التمدن الاسلامي، ج ٣، ص ٦٣.
- ۱۴۳ - همان، ج ١، ص ٢٥٠.
- ۱۴۴ - الفهرست، ص ٣٦.
- ۱۴۵ - تاريخ التمدن الاسلامي، ج ١، ص ٢٥٠.
- ۱۴۶ - مرتضى راوندى، تاريخ تعليم و تربيت در ايران و اروپا، ص ١٩.
- ۱۴۷ - الفهرست، ص ٣٦.
- ۱۴۸ - نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الادارية، ج ٢، ص ٢٤٢.
- ۱۴۹ - همان، ص ٢٤٣.